

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مرحوم نائینی عنوان فرمودند بحث واجب و مشروط است عرض کردیم واجب و مشروط به حسب بحث اصولی اعم از اینکه جمله‌ی شرطیه باشد یا نباشد یا جمله‌ی اسمیه باشد یا مفاد معنای اسمی باشد و بحث‌های خوب نسبتاً مفصلی شده و چون مرحوم نائینی در بحث ادات شرط در جمله‌ی اسمیه مفهوم شرط می‌گوید شرط مثلاً به دو معناست یا به سه معناست بحث شرط ما در قسمت‌های مختلف در اصول و در فقه داریم نه اینکه حالا فقط در اینجا باشد بحث‌هایی که خواهد آمد در همین جا بحث شرط متاخر داریم بحث جمله‌ی شرطیه داریم بحث به اصطلاح اینکه آیا شرطیت جزو احکام وضعی است یا نه این را مرحوم نائینی در مقدمات، یکی از مقدمات دلیل استصحاب آوردند آنجا متعرض شدند احکام وضعیه یکی اش هم شرطیت است.

حالا غیر از شرط که باز در فلسفه داریم آن بحث دیگر، بحث شرط در مقدمه‌ی واجب اقسام مقدمه یکی اش شرط است که معنای شرط چیست اصلاً اصولاً در باب مقدمه، از ما بحث‌های متعدد، بحث فقهی هم خود کلمه‌ی شرط المؤمنون عند شروطهم همان حدیث المؤمنون یا المسلمون عند شروطهم داریم که اهل سنت هم دارند لکن عرض کردم ان شاء الله مراراً اهل سنت بزرگان‌شان حالا تا یک مقداری بعضی‌هایشان نقل کردند اما بزرگان‌شان مخالفند به شدت یعنی حدیث را رد می‌کنند المسلمون عند شروطهم مثل بخاری و دیگران و الی آخره این بحث المؤمنون عند شروطهم را دارد که بحث مفصلی است خوب حتی چند بعضی‌هایش دو سه جلد کتاب می‌نوشتند در شرح حدیث المؤمنون.

بحث‌هایی که راجع به شرط است خوب بحث‌های بسیار فراوانی است انصافاً بحث‌های لطیفی هم هست یکی اش هم همین که الان ایشان در اینجا مطرح فرمودند تعریف واجب مشروط و واجب مطلق و عرض کردیم مراد از واجب مشروط این است که وابسته‌ی به شرطی باشد به چیزی باشد و این شرط را هم به حساب به طور کلی در اصول در باب تکالیف دو سنخ می‌دانند شرایط عامه و شرایط خاصه، شرط عامه همان قدرت است و عقل و بلوغ و به اصطلاح اینها و علم است به نظر اهل سنت، علم را شیعه حذف کردند همان سه تا شرط معروف قدرت و عقل و بلوغ، شرایط خاصه هم که فرق می‌کند.

آن وقت همان طور که مرحوم نائینی فرمودند شرط را به دو قسمت تقسیم کردند شرایط وجوب و شرایط وجود همین بحث وجود و وجوب را هم در مقدمه دارند ان شاء الله می آید در مقدمات تقسیم مقدمات ، مقدمات وجودی ، قدمات وجوبی و مقدمات داخلی و مقدمات خارجی آنجا هم دارند .

عرض کردم خیلی جاهای متعدد دارند که در همان جا باید ملاحظه‌ی همان بحث بشود همان قسمت را مورد تأمل قرار داد لذا این بحث‌هایی که مرحوم نائینی در اینجا فرمودند بعضی‌هایش می خورد به جمله‌ی شرطیه بعضی‌هایش می خورد به واجب مشروط و عرض شد که در اصول متاخر شیعه چون به تحلیل هیئات خیلی اعتنا کردند یعنی بررسی هیئات و تحلیل آنها در اصول متاخر شیعه خیلی مورد نظر قرار گرفته است من جمله جمله‌ی شرطیه از چیزهایی که مورد نظر قرار گرفته در اصول تحلیل جمله‌ی شرطیه و آن اینکه وقتی می گوید ان جائک زید فاکرمه این ان که تعلیق می آورد یا حالا فرض و تقدیر می آورد این به کدام قسمت از جزاء می خورد به اکرمه .

چون جزاء را که تحلیل بکنید یک موضوع دارد که هاء باشد که برمی گردد به زید ، یک به اصطلاح حکم دارد که مفاد هیئت است یک متعلق دارد به تعبیر مرحوم نائینی این تعبیر مرحوم نائینی است که آن اکرام باشد آیا این شرط می خورد به اکرام که واجب باشد یا می خورد به خود وجوب به هیئت می خورد الی آخر مباحثی که اشاره کردیم .

این مباحث مطرح شد و مبحث دیگری که در ضمن در اینجا مطرح شد بحث واجب معلق هم هست که این را صاحب فصول رضوان الله تعالی علیه اضافه فرمودند بحث واجب معلق را اضافه کردند وجوب معلق را به مناسبت اینکه معروف در السن فقهاء وجوب حج مشروط به قدرت بود از آن طرف دیدند قبل از اینکه ایام حج بیاید باید مقدمات را انجام بدهد ایشان آمد راه حلی را که مطرح کرد این بود که معتقد به واجب معلق بشویم حالا عبارت نائینی را هم می خوانم مع ذلک .

مرحوم نائینی نوشته ایشان واجب معلق را یا وجوب معلق را در مقابل وجوب مشروط و مطلق مطرح کردند عرض کردیم در مقابل مطرح نکردند یعنی یک تقسیم وجوب به مطلق و مشروط است یک تقسیم وجوب به معلق و منجز است نه اینکه معلق در مقابل آن دو تاست معلق روشن شد ؟ معلق در مقابل آن دو تا نیست .

بله الان فائش در ذهنم نیست دیدم بعضی‌ها الان نمی توانم چون مراجعه تازه نداشتم اصلا کلا واجب مشروط را با معلق یکی گرفتند گفتند امر مشروط و معلق این بحث دیگری است و الا قاعدتا معلق با منجز ، در منجز وجوب و واجب هر دو فعلی هستند در معلق وجوب فعلی است واجب استقبالی است این فرق بین این دو تاست .

پس معلقی که مرحوم فصول مطرح کردند در مقابل ، ظاهر عبارت تقریر این طور است ، در مقابل مطلق و مشروط است نه تقسیم دیگری است معلق یک تقسیم دیگری است غیر از مشروط ، ظاهر عبارت فصول این حالا عبارت فصول را هم ایشان آوردند برق هم نیست این را باید با عینک حاشیه را بخوانم ، نمی دانم خود فصول دارد این مطلب را یا جایی دیدم که اصولا واجب مشروط را ایشان معلق معنا می کند خوب این اگر باشد در مقابل مطلق است یعنی معلق را در مقابل مطلق حالا مجرد اصطلاحات خیلی کارگشا نیست چاره گشا نیست عمده اش آن خود مطلب باید اثبات بشود .

عرض کردیم مرحوم صاحب فصول تفکیک بین وجوب و واجب را گفتند و این را توضیح دادیم ، مرحوم نائینی در اینجا رضوان الله تعالی علیه یعنی بحثی را که الان اینجا مطرح می کند واجب معلق را مطرح می کند و رد می کند مرحوم نائینی و عرض کردیم رد مرحوم نائینی مبتنی است بر یک مطلبی که خود ایشان قائلند و آن اینکه به اصطلاح وجوب وقتی که موضوعش محقق شد این فعلی می شود تا محقق نشود فعلی نمی شود مثلا اگر گفت روز جمعه نان بخر اگر روز جمعه شد نان بخر روز جمعه که شد نان خریدن فعلی وجوب فعلی می شود این نظر مبارک ایشان است .

مثل اینکه اقم الصلاة لدلوك الشمس ، اقم الصلاة لدلوك الشمس الان که هنوز دلوك شمس نشده این لحظه ای که در خدمتان هستیم وجوب نماز هست لکن این وجوب هنوز فعلی نشده است اسم این را گذاشته به اصطلاح وجوب به اصطلاح انشائی هنوز این وجوب یک وجوب انشائی است وقتی فعلی می شود که ظهر باشد دلوك شمس باشد با فعلیت موضوع تا موضوع فعلی نشود و این را از باب قضایای حقیقیه معنا کرده است یعنی ایشان می گوید در باب قضایای حقیقیه اینطوری است تا موضوع محقق نشود حکم محقق نمی شود .

عرض کردیم یک صد سال بیشتر است در حوزه قم اضافه ی بر تعبیر نائینی به قضایای حقیقیه تعبیر اعتبارات قانونی قضایای قانونی ، اعتبارات قانونی ، ادبیات قانونی این هم مطرح شده است یعنی اضافه ی بر ، ایشان قضایای حقیقیه را مطرح می کند که به این معناست که حکم می رود روی عنوان ، عنوانی که چه موجود باشد چه مقدر باشد هر وقت آن عنوان پیدا شد این حکم فعلی می شود ایشان قضیه ی حقیقیه را این جور معنا می کند اما اگر رفته باشد روی موضوع معین خارجی قضیه ی خارجی است آن خوب قضیه ی خارجی ایشان درست است .

آقایانی که آمدند بعدها اشکال کردند به ایشان که قضیه ی حقیقیه این نیست که ایشان معنا کردند اشکال ندارد اصطلاح ایشان است خیلی بحث سر اصطلاح با هم نکنیم دعوا نکنیم و عباراتی آوردند که قضیه ی حقیقیه در اصطلاح قوم معنای دیگری دارد خیلی خوب

سلمنا این اشکال وارد است این اصطلاح که مرحوم نائینی فرمودند از خودشان است حالا اشکال ندارد فرض کنید من همیشه عرض کردم اصطلاح نائینی قضیه‌ی حقیقه به اصطلاح نائینی مشکل خاصی ندارد .

قضیه‌ی حقیقی به اصطلاح نائینی این است شبیه همین قضایای قانونی است همین شبیه خطابات قانونی است که بعدها آمدند البته ایشان خطابات قانونی ندارند مرحوم نائینی این عرض کردم شبیه خطابات قانونی است نه اینکه خطاب است ، آن وقت در قضیه‌ی حقیقه ایشان معتقدند تا موضوع محقق نشود حکم محقق نمی‌شود اگر گفت اکرم العلماء تا عالم نباشد در خارج حکم نمی‌آید فعلیت پیدا نمی‌کند و لذا حکم فعلی نیست عرض کردیم یک تعریفی از فعلیت مرحوم نائینی دارد این را چند بار عرض کردیم اصطلاحات را من خیلی خوشم نمی‌آید روی اصطلاحات بحث بشود ، یکی از اصطلاحات ایشان این است حکم فعلیتش به فعلیت موضوع است اگر موضوع شما فعلی شد آن وقت حکم می‌شود فعلی .

الان وجوب صلاة هست اما فعلی نیست انشائی است ، دلوک شمس که شد وجوب صلاة فعلی می‌شود وجوب فعلیت پیدا می‌کند و عرض کردیم این تعریف ایشان مشکل ندارد اصطلاح است مشکل ندارد نکته‌ی اساسی که در این تعریف ایشان عرض کردیم گفتیم این بحث قانونی نیست این در بحث‌های قانونی نمی‌آید مثلاً مرحوم صاحب کفایه بحث فعلی را احکامی را می‌داند که تابع ملاکات و مصالح، حکم انشائی را تابع حکمی می‌دانند که فقط مصلحت در انشائش است اصطلاحاً اوامر امتحانی ، اوامر امتحانی را انشاء می‌دانند آن اوامری که تابع ملاکات واقعی است فعلی می‌دانند در مورد صاحب کفایه فرق بین انشائی و فعلی را این می‌گذارند خوب این حرف بدی نیست با یک فرقی .

لکن عرض کردیم ما در خطابات قانونی اوامر امتحانی نداریم این برای اوامر شخصی است این برای مولی و عبد است اصلاً اشتباه شده است اصلاً نه اینکه این تقسیم اشکال دارد اشکالش این است که این ربطی به اصول ندارد این تقسیم انشائی و فعلی ایشان چون ما اوامر امتحانی آن یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين قصه‌ی حضرت ابراهیم و اسماعیل است اینها اوامر شخصی هستند اصلاً ربطی به اوامر قانونی و خطابات قانونی ندارد ما در اصول اصولاً وقتی می‌خواهیم یک تقسیمی را انجام بدهیم یک اصطلاحی را بگذاریم دارای یک بار معینی باشد یعنی دارای آثار خاصی در همان علم داشته باشد ، من کرارا و مرارا تاکید کردم که حتی اصطلاحات علم دیگری را در علم دیگری به کار نبرید .

مثلا قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان که در باب برائت ، این قبح عقاب بلا بیان از زمان مرحوم وحید بهبهانی از زمان اخباری‌ها مطرح شد ۳۰۰ سال است در حوزه خوب اخیرا نسبت می دهند به مرحوم آقای داماد که در قم بود یکی هم به کسانی دیگر نسبت دادند ایشان گفتند نه یک حق الطاعة هم داریم حق الطاعة اگر مولی حقیقی باشد حتی احتمالاتش هم منجز است خوب ایشان به جای قبح عقاب بلا بیان حق الطاعة را مطرح کردند .

در شرح احوالات مرحوم آقای محقق داماد نوشتند طراح این فکر ایشان است خوب بعضی‌ها هم بعدها این را قبول کردند ما عرض کردیم هر دو تعبیر برای کلام است اصلا اصولی نیستند نه قبح عقاب بلا بیان اصولی است نه حق الطاعة تعبیر اصولی است هر دو ایشان تعبیر کلامی است بحث‌های کلامی است اصلا در یک علم نباید اصطلاحات حتی علم دیگری به کار برده بشود ، آن قبح عقاب بلا بیان جای خودش است قاعده‌ی ثابت یک کلام بحث کلامی است اصلا حالا چطور وحید بهبهانی قدس الله سره الشریف در مقابل اخباری‌ها که قائل به احتیاط بودند می خواست وجوب برائت را به حکم عقل درست بکند که قبح عقاب بلا بیان باشد این حالا له عذر عذر ربه . عرض کردیم حتی در این جور جاها اصطلاحات هم حق الطاعة هم همینطور حق الطاعة هم تعبیر کلامی است اصلا اینتها تعبیر کلامی هستند طاعت و معصیت و ثواب و عقاب و اینها همه تعابیر کلامی هستند ربطی به اصول ندارد در بحث اصول دو تا تعبیر را می شود کرد چون عرض کردیم اصولی را که ما تا الان داریم کلا راجع به مرحله‌ی تنجز است کلا اگر دقت بکنید از اول اوامر تا آخر طاعات کلا مربوط به مرحله‌ی تنجز است .

چون می دانید که ما اصول را عرض کردیم قانون را در هفت محور بررسی کردیم سه محورش ملاکات هستند که اولش ملاکات و مصالح و مفاسد است بعد حب و بغض است و بعد اراده و کراهت ، اراده و کراهت در اینجا اراده و کراهت تشریعی یعنی اراده بکنیم مطلب را به عهده‌ی دیگری بگذارد اگر خودش انجام بدهد اراده‌ی تکوینی است به عهده‌ی کسی دیگری بگذارد اراده‌ی تشریعی است ، بعد از آن مرحله‌ی جعل است تشریع است ، بعد از آن مرحله‌ی ارسال رسل و انزال کتب یا به قول بعضی‌ها مرحله‌ی ایرانی‌ها فعلا می گویند مرحله‌ی رسانه‌ای کردن قانون است بعد از آن مرحله‌ی تنجز و وصول به مکلف است .

تنجز مرحله‌ی ششم است وصول به مکلف بعد از آن هم مرحله‌ی هفتم امثال که برمی گردد به عید که آیا انجام بدهد یا انجام ندهد یا امثال یا عصیان ما خلاصه گفتیم شاید بهتر باشد ابحاث اصول را در این هفت محور بررسی کنیم به جای این بحث‌هایی که الان در اصول مطرح است شکل اصول را تقسیم اصول را اگر بخواهیم عوض بکنیم در این هفت محور .

کل مباحثی که الان شما در اصول می خوانید بحث تنجز است ، تمام این مباحث ، البته در خلال مباحث متعارف شده آقایان می گویند ملاکات اینطور مصالح ، اسم ملاکات و مصالح و نمی دانم گاهی ارسال رسل اینها را هم می برند اما مستقلا جداگانه بحث نکردند اما کل بحثی که هست مرحوم آقای بروجردی شنیدم در درس می فرمودند به اینکه شافعی گفته موضوع علم اصول حجت است البته این را چاپ کردند در تقریرات ایشان که اخیرا چاپ شده آن محشیین و کسانی که تحقیق کتاب کردند گفتند در کتاب شافعی این را پیدا نکردند من هم پیدا نکردم البته من همه ی رساله را نخواندم خیلی با رساله مأنوس بودم اما همه اش را نخواندم رساله ی شافعی را .

اما حق با شافعی است حالا به هر حال این مطلبی که ایشان گفته درست است حالا آقای بروجردی استظهار فرمودند از کتاب شافعی ، حجت یعنی منجز دیگر یعنی تنجز ، حجت با تنجز یکی است یعنی تمام اباحت اصولی که شما الان می خوانید راجع به تنجز است از بحث اوامر آن نکته اش این است که آیا با صیغه ی افعّل و جوب تنجز پیدا می کند یا نه ، یعنی تمام بحث ها را دقت بکنید من الباب الی المحراب راجع به تنجز است دقت می کنید ؟ که آقای بروجردی نقل می کنند از شافعی که راجع به حجیت است حجیت و تنجز یکی است لذا مباحث اصول باید روی این محورها کار بکند اگر روی محور قدیم است باید روی منجزیت کار بکند اگر این راهی است که ما عرض کردیم هر کدام محور خودش است مصالح یک حساب دارد مساله ی حب و بغض .

و عرض کردیم در قرآن کریم هم اشاره ای به تمام این مراحل هست نه اینکه حالا خیال بفرمایید من در آوردی گفتیم مثلا الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم این اشاره به ملاکات است . ان الله يحب التوابین و يحب المتطهرین اشاره به مرحله ی حب و بغض است یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر این اشاره ، بعد مقام تشریع که الی ما شاء الله اقموا الصلاة و بعد مقام ارسال ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا ، یعنی تمام این محاوره که عرض کردیم یک محوری فقط می ماند محور توسط ولو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوا فی الدین می دانید ولینذروا قومهم انذار بدهند لعلهم یحذرون این لعلهم یحضرّون مقام امثال است این انذار هم برای اشاره به مقام تنجز است یعنی همان محاوره را که من عرض کردم همه ی اینها از خود قرآن هم در می آید حالا خیال نشود که من در آوردی است از خود آیات مبارکه مجموع آیات لعلهم یحذرون این اشاره به مقام امثال است .

یعنی از آن مقام ملاکات در نظر بگیرید تا آخرین مرحله ای که مرحله ی امثال است و توضیحات اجمالی اینها داده شده است ، پس اگر بناست ما در اصول تعبیر را به کار ببریم چون در اصول قدیم محور تنجز است باید این جور بحث کنیم آیا احتمال منجز هست یا نه ؟ قبح عقاب بلا بیان معنا ندارد ، این حق الطاعة می خواهد بگوید بله چون مولای حقیقی است حقش این است که حتی اگر احتمال ،

پس اینطور بگوییم، بگوییم احتمال نسبت به تکالیف شرعی اهمیت فوق العاده‌ای دارد اطاعت از اهمیت فوق العاده‌ای دارد احتمال منجز است.

یکی از حضار: شهید صدر همین منجزیت را دارد

آیت الله مددی: بله این باید منجزیت، نه حق الطاعة را معروف کردند حق الطاعة اصطلاح نیست جای به کار بردن اصطلاح نیست. یا بگوییم احتمال دیگر بدهیم چون عرض کردیم در اصول دو جهت را می‌شود در نظر گرفت یا احتمال منجزیت یا محتمل تنجز، بگوییم اگر محتمل فوق العاده مهم باشد متنجز است تنجز پیدا می‌کند یکی تنجیزیکی تنجز اگر احتمال را مطرح کردیم می‌گوییم تنجیز اگر محتمل را مطرح کردیم می‌گوییم تنجز، بگوییم آقا احکام شرعیه مثل اینکه الان آقایان متعارفشان این است که احتمالات یعنی محتمل در باب دماء و فروج و اموال فوق العاده قوی است و لذا تنجز دارد احتیاط می‌کنند.

روایت هم دارد که الامر فی النکاح آكد لانه منه الورع یک روایت واحده‌ای دارد که تاکید در باب نکاح دارد لانه منه الورع، می‌گوید مثلاً چون تاکید شده در روایت در باب دماء و فروج این طور بگوییم، بگوییم شریعت مقدسه تمام احکامش دارای، یعنی محتملش بسیار قوی است چون محتمل بسیار قوی است پس تنجز دارد لذا در اصول یا تنجیز بحث بکنید یا تنجز مرجعش هم یکی است نه اینکه حالا دو تابشود اگر احتمال را دیدید بگویید تنجیز اگر محتمل را دیدید بگویید تنجیز یا محتمل فوق العاده مهم است پس احتمال تنجز پیدا می‌کند یا احتمال خیلی یعنی مطلب خیلی اهمیت دارد شارع خود احتمال منجز است.

و عرض کردیم این نکته‌اش این بود که اینها قبح عقاب بلا بیان را گرفتند یک قاعده‌ای به نام براءة عقلی درست کردند و عرض کردیم مرحوم نائینی هم مطلبی دارد خوب از زمان وحید بهبهانی تا زمان نائینی نزدیک ۲۰۰ سال گذشته است دیگر آن مطلب جا افتاد قبح عقاب بلا بیان مرحوم نائینی بیان می‌دارد که براءة عقلی چون فرق بین براءة عقلی و شرعی کجا ظاهر می‌شود نوشتند در همین بحث اقل و اکثر ارتباطی و اینها ان شاء الله در محلش خواهد آمد براءة عقلی را ایشان مفادش را قبح عقاب بلا بیان می‌دانند، لازمه‌اش رافعی حکم است ظاهراً عبارتی دارد نائینی این طوری.

برائة عقلی اصل مفادش قبح عقاب بلا بیان است، عقوبت ندارد اما لازمه‌اش این است که نفی حکم ظاهراً، براءة شرعی را به عکس گرفته، براءة شرعی رفع عن امتی ما لا يعلمون مفاد براءة شرعی نفی حکم ظاهراً لازمه‌اش نفی عقوبت است دقت کردید؟ این دو تا را متعکس هم گرفته است براءة عقلی با براءة شرعی.

و توضیح دادیم که راجع به براءت شرعی مطلب ایشان درست است اگر نفی حکم ظاهرا شد دیگر عقوبت ندارد اما راجع به براءت عقلی مطلب ایشان درست نیست اگر نفی عقوبت شد معلوم نیست که نفی حکم ظاهرا بشود ، نفی حکم ملازمه با نفی ، و اصولا عرض کردیم در مسائلی که جنبه‌ی اعتباری دارد لوازمش اخذ نمی‌شود ، اعتباریات این طور نیستند که لوازمش اخذ کنند اینکه ایشان فرمودند که در امور اعتباری لوازمش اخذ نمی‌شود .

مثلا اینکه بگوییم لازمه‌ی قبح عقاب بلا بیان لازمه ندارد قبح عقاب بلا بیان این است و عرض هم کردیم در راجع به براءت تصویر حدود هفت تا هشت تا تصویر کردیم حالا نمی‌خواهم وارد بحث بشوم و گفتیم مختار ما هم در این باره چیست عرض کنم به اینکه این پس بنابراین خوب دقت بکنید که این اصطلاحات و این تعابیر هر کدام جای خودش درست به کار برده بشود .

راجع به معلق مرحوم نائینی چون قضایای شرعی را از قبیل قضایای حقیقیه می‌داند در قضایای حقیقیه تا موضوع محقق نشود عرض کردیم موضوع هم امری است که فوق دایره‌ی طلب است به تعبیر ایشان ، طلب به موضوع ، مثلا اکرم العلماء معنایش این نیست که تو برو یک عالم ایجاد کن بعد اکرامش بکن ، اگر عالم بود اکرامش بکن دقت کردید ؟ این اسمش را موضوع گذاشته است . تا موضوع فعلی نشود حکم فعلی نمی‌شود حکم اکرام العلماء فعلی نمی‌شود .

یکی از حضار : آخر خود ایشان احتیاط می‌کند مثلا می‌گوید برود ساعت را کوک کنید تا آن موقع

آیت الله مددی : بله .

عرض کنم که آن وقت دیگر یک مبنای دیگر ایشان دارند البته اینجا تصریح ندارند در بحث ترتب و اینها دارند چون این مباحثی که اینجا است یک مقدارش هم باز تکرار می‌شود خیالتان راحت باشد باز تکرار خواهد شد آنجا یک مطلبی دارد شاید بشود استفاده کرد لکن من عرض کردم در بحث‌های سابق عرض کردم ما یک روزی که خدمت آقای بجنوردی بودیم رضوان الله علیه چون ما غیر از استفاده‌های درسی که ، البته درس ایشان را زیاد حاضر نشدم درس آقای خوئی را بیشتر حاضر شدم اما چون شوهر خاله‌ی ما بودند خوب منزل خاله زیاد بودیم استفاده‌های ما بیشتر در گعده‌های شخصی با خود ایشان است به اصطلاح در منزل .

یک روزی صحبت این شد که همین که ساعت را کوک بکنند ایشان نقل کردند از مرحوم نائینی عرض کردم عبارت ایشان خیلی مشعر نیست در اینجا نه در آن جایی که خواهد آمد آنجا هم خواهم گفت این مساله را ایشان گفتند نائینی عقیده‌اش این است که وقت دخیل در

ملاک نیست دخیل در خطاب است ، وقت مثلا همین به قول ایشان ساعت کوک کردن دخالت در ملاک صلاة ندارد دخالت در خطاب به صلاة دارد مثلا اگر می داند الان اگر بخوابد دیگر نماز ظهر قضا می شود می رود تا مغرب می خوابد ، ساعتی بگذارد کسی را بگذارد .

چون الان ولو خطاب نیست این مطلب را اینجا ایشان می گوید ، می گوید خطاب متوقف است بر فعلیت موضوع این را می گوید ایشان اما اینکه دخیل در ملاک نیست و دخیل در خطاب است این را من از آقای بجنوردی شنیدم قدس الله سره که مرحوم آقای بجنوردی می فرمودند که مرحوم نائینی عقیده اش این بود که از آقای خوئی هم نشنیدم ، چون من بعضی مطالب را که از آقای نائینی نقل می کنم آقای خوئی هم در درس نگفتند یا از آقا ضیاء نقل می کنیم آقا ضیاء را که آقای خوئی اصولا خیلی کم می گفتند خیلی کم ، گاه گاهی دارند با اینکه ایشان نزد آقا ضیاء هم درس خواندند در شرح حالشان در معجم لکن از ایشان خیلی کم نقل می کنند اما آقای بجنوردی زیاد ، چون هم شاگرد آقا ضیاء بودند و به ایشان اعتقاد داشتند و با احترام از ایشان نام می برند .

مطالبی را من گاهی اوقات از مرحوم آقا ضیاء نقل می کنم از قول آقای بجنوردی است و الا آقای خوئی هم در درس نمی فرمودند این مطلب را هم از آقای خوئی نشنیدم یعنی در درس مرحوم آقای خوئی چون من با آقای خوئی گعده ی خصوصی با ایشان نداشتیم یکی دو بار منزل خدمتشان رسیدیم منزل اندرونی ایشان اما در حد اینکه گعده ی علمی بشود نه .

عرض کنم به اینکه آن وقت این مطلب به اصطلاح ایشان قائل بودند که دخیل در خطاب هست اما دخیل در ملاک نیست یعنی الان که قبل از دلوک شمس است خطاب اقم الصلاة نیست اما ملاکش هست ملاک وجوب نماز هست و وجوب مقدمه تابع ملاک است نه تابع خطاب ، یعنی مقدمه که واجب می شود برای حفظ ملاک است برای آنکه ملاک حفظ بشود ؛ پس اگر ملاک فعلی بود ولو خطاب فعلی نبود حفظ

لذا ایشان هم همین بحث حج را از راه مقدمات مفوته حل می کنند ایشان اینجا هم تصریح دارند ؛ ایشان سه راه را پیشنهاد می کنند یکی واجب معلق که فصول گفته یکی شرط متاخر که عده ی دیگری گفتند یکی هم مقدمات مفوته که خود ایشان قائلند یکی هم که ما اضافه کردیم که اصولا در بحث مقدمات زمان و اینها مطرح نیست نگاه نمی کنند به زمان کاری به زمان ندارند زمانش الان است یا الان نیست عمده اش این است که این عمل متوقف بر آن است باید انجام داده بشود .

نکته ای که در باب وجوب مقدمه است این نکته اش زمان نیست که چون واجب مثلا فعلی شد مقدماتش هم فعلی بشود نه نکته اش این نیست نکته اش حالا یا به تعبیر ایشان در ملاک یا اصولا نه این است که خود عمل را در نظر می گیرند و متوقف بر این مقدمات است این

مقدمات ولو زمانا خیلی متقدم باشد باید انجام داده بشود زمان را در نظر نمی گیرند این هم یک راه دیگری بود که بنده ی سراپا تقصیر عرض کردم که شاید بعضی از مشایخ هم از این راه وارد شدند .

راه دیگری هم که خود بنده عرض کردم و البته باز در حد اختیار نه اصولا حج واجب مشروط نیست که این بحث ها را ، احتیاج به این همه بحث نداریم که حالا مقدمات مفوته درست کنیم ، حج واجب مطلق است اصلا واجب مشروط نیست که حالا معلقش بکنیم کذاش بکنیم احتیاج به این بحث هایی که آقایان گفتند ندارد حج وجوبش مطلق است مثل وجوب نماز .

بله حج یک مشکلی دارد با بقیه مثل نماز و روزه متوقف بر سفر است این نکته را در حج هست نکته ی دیگری در حج نیست ، حج نکته ی خاص دیگری ندارد یک عبادتی است که متوقف بر سفر است آن وقت چون متوقف بر سفر است به نظر ما در آیه ی مبارکه ناظر به خروج الی الحج است نه خود حج اگر سفر برای شما آسان بود سهل بود نه اینکه مقدور بود که آقایان استطاعت را مقدور گرفتند اگر آسان بود شما برای حج در بیابید این شرط برای خروج الی الحج است این شرط هم دیگر استقبالی و ماضی و متاخر و این حرف ها هم دیگر درش ندارد این از آن حرف ها ، این اصلا از آن بحث کلا از بحثی را که آقایان مطرح کردند گیر کردند چه کارش بکنند و لکن آن بحث دیگر درست است در باب مقدمات ما زمان را در نظر نمی گیریم که حالا این وقت است یا ، عمده اش این است که در آنجا .

و عرض کردیم این که آقایان دارند در اینجا اشکال کردند حالا من این را دیگر مطرح بکنم اینجا یک اشاره ی اجمالی چون وقت تمام شده که مثلا ترشح می کند وجوب از ذی المقدمه به مقدمه ، آیا ترشح می کند یا نمی کند ، عرض کردیم در اعتباریات ترشح معنا ندارد نه ، ما در باب وجوب مقدمه غیر از حالا این راه هایی که آقایان رفتند که ان شاء الله در بحث وجوب مقدمه عرض می کنیم ولو قبل از وقتش است عرض کردیم ما اساسا دوراه را رفتیم در راه وجوب مقدمه غیر از این راهی که آقایان رفتند .

یک راه این است که اصولا بحث وجوب مقدمه روی تفکر عبد و مولی مطرح است اصولا ، یعنی اینها در وقتی که این مطلب مطرح شد و مرادشان هم این بود که خود مقدمه وجوب تکلیفی داشته باشد یعنی عبد اگر عصیان کرد بر آن هم عقاب بشود هدفشان این بود و آن سرش این بود که اگر مولی به عبدش می گفت مثلا برو نان بخر می دید مثلا عبد گرفته خوابیده ببینید به عبدش می گفت خوب چرا خوابیدی نمی گفت چرا نان نخریدی ، دقت کنید .

یعنی کانما در ذهنیشان این بود یعنی کار دیگری نکن برو نان بخر فقط از این ، و لذا معاقبه اش می کند که چرا خوابیدی ، و این سرش این بود عرض کردیم اگر نکته این باشد این نکته را در خطابات قانونی می آوریم چون در باب عیب و مولی این یکی از فوارق اصلی بین

باب عبد و مولی و نظام قانونی همین است خوب دقت کنید در باب عبد ، عبد به جمیع اجزاء وجودش ملک مولی است ما در قوانین این طور نیست این فارق اساسی است ، یعنی عبد اینطور نیست که فقط اطاعت مولی را بکند اصلا ذاتش و گوشتش و پوستش و تمام وجودش ملک مولاست ، چون تمام وجود دقت کردید ؟ این اقتضاء می کند که این کار را انجام بدهد . یعنی آن غرض مولی را آن هدف مولی را با تمام خصوصیات ، دقت می کنید ؟

و لذا عرض کردیم یک روایتی هست محمد بن زید طبری نقل می کند ظاهرا ایشان از زیدیه بوده بعد شیعه می شود می آید در خدمت حضرت رضا یکی دو سه تا روایت ناب دارد خیلی قشنگ است حالا توثیق واضحی هم ندارد بد نیست به نظر ما می شود به او اعتماد کرد محمد بن زید طبری می گوید خدمت حضرت رضا بودیم حضرت رضا فرمود اینها راجع به ما چه می گویند مردم ؟ گفتم می گویند مردم عیب شما هستند برده ی شما هستند ، حضرت فرمودند نه عیب ما نیستند دقت بکنید ، مردم برده ی ما نیستند این خیلی روایت لطیفی است بله بر مردم اطاعت ما واجب است نه اینکه ، این همان روح قانونی است .

یکی از تعابیر بسیار زیبا در روح قانونی و فرق بین عبد و مولی همین روایت محمد بن زید طبری است ، حضرت فرمودند مردم عیب ما نیستند مردم در اطاعت باید اطاعت ما را بکنند لازم است واجب است بر مردم اطاعت ما نه اینکه عیب ما باشند دقت می کنید ؟ این یک نکته ای است که در باب مقدمه چون جامعه ی عبد و مولی بود از این جهت وارد بحث شدند .

و اما در جامعه ی قانونی عرض کردیم توجیه مقدمه ی واجب در جامعه ی قانونی نکته ی قانونی اش این است آن نکته ی عبد و مولی بود نکته ی قانونی این است این یک بحث قانونی است بحث حقوقی است ربطی هم به عبد و مولی ندارد ببینید ما گاهی اوقات یعنی گاهی اوقات نه غالبا تکالیفی را که داریم سنخ این تکالیف این جوری است که گاهی اوقات در خودش با قطع نظر از تکلیف در مقام خارج یک لوازمی دارد ملازماتی دارد معانداتی دارد یا ضدش را دارد یا لازمش را دارد .

آن بحث قانونی این است که اگر امر ، تکلیف ، قانون به یک امری خورد چون یک چیزی در خارج با او ارتباط دارد در خارج خوب دقت کنید این تلازم خارجی سبب بشود به نظام هم سرایت بکند به اعتبار هم سرایت بکند دقت کردید چه می خواهیم بگویم ؟ والا اگر عنوان این است در نظام قانونی بنایشان این است همان عنوانی که تکلیف خورده همان است نان بخر ، نان بخر دیگر درش نبوده نخواب ، درش نبوده که سوار ماشین بشو برو بازار ، درش نبوده بازار برو یک عنوان است ، نان بخر یک عنوان است .

اینها می گویند درست است در قانون همین طور است آن که شما تکلیف دارید نان بخر خریدن نان است دقت کردید ، اما نان خریدن در واقع خارجی با بازار رفتن خوب دقت کنید تلازم دارد با خوابیدن تعاند دارد اگر خوابید دیگر نان نمی تواند بخرد بیاایم بگوییم اعتبارات قانونی این سنخی است چون یک عاملی می خواهد یک عاملی می خواهد که اعتبار قانونی به یک عنوان دیگری سرایت نکند خوب قیاس هم اساسا این جوری بود دیگر ، قیاس آمد گفت شراب انگوری حرام ، حالا شراب غیر انگوری را هم ملحق به آن بکنند .

این نکته ی فنی اش این است نکته ی فنی قانونی اش این است که اگر ما یک اعتبار قانونی داشتیم این اعتبار قانونی با یک عناوین دیگری تلازم دارد خارج محل التقاء این دو ناست ظرف خارج ظرف دقت کردید ؟ در ظرف خطاب نه خطاب نان بخر در ظرف خطاب نیامده بازار نرو در ظرف خطاب نیامده نخواب این عنوان نیامده است دقت می کنید ؟ آن که عنوانی آمده عنوان نان بخر لکن در خارج با هم تلازم دارند این تلازم در خارج هست بازار رفتن می خواهد .

و لذا گاهی اوقات اگر به او بگویید چرا نان نخرید می گوید مثلا پول ماشین نداشتم چون مثلا اگر بخواهم بروم بازار باید سوار ماشین بشوم دقت می کنید ؟ این یک تلازم خارجی است یا تعاند خارجی است ، تعاند خارجی اسمش مساله ی ضد است تلازم خارجی اسمش مساله ی مقدمه ی واجب است این دو تا ، دو تا مساله ی معروف که شنیدید این طوری است یعنی اگر بخواهید از نظر قانونی توجیه قانونی بکنیم نکته ی فنی اش این است آن عنوانی که خطاب به آن تعلق گرفته در خارج در واقعیت خارجی اش تلازم دارد یا تعاند دارد اینها می گویند اگر اینطور شد آن اعتبار قانونی به آن تلازم و تعاند هم می خورد .

در مقابل کسانی می گویند نه آقا اعتبارات قانونی آن مربوط به ظرف خارج است ربطی به قانون ندارد قانون همان که به آن تعلق گرفته است نان بخر درش نخوایده بازار برو ، این بازار برو برای ظرف خارج ، برای ظرف امثال آن است ربطی به مقام جعل ندارد نان بخر ، نان بخر درش ندارد بازار برو ، درش ندارد نخواب دقت کردید ؟

یکی از حضار : یک سنخیتی باید داشته باشد با این وگرنه ضدش می کند

آیت الله مددی : سنخیت هست تعاند هست تلازم هست اما این تعاند و تلازم به مقام جعل و قانون و اعتبار بر نمی گردد دقت کردید ؟

یکی از حضار : مقام امثال است ؟

آیت الله مددی : برمی گردد به مقام امثال ربطی به مقام ، در قانون نمی آید قانون را اضافه بکند نان بخر بازار برو .

.....
به حیثی که اگر خوابید مثلاً شلاقش بزند چرا خوابیدی؟ نه اگر شلاقش بزند چرا نان نخردی نه اینکه چرا خوابیدی، از نظر قانونی روشن شد ما بحث مقدمه‌ی واجب را این جوری تقریب کردیم یکی تقریب عبد و مولی لکن تقریب عبد و مولی در اصول نمی‌آید چرا چون عبد و مولی مبتنی است بر اینکه عبد به تمام وجوده ملک مولی است آن در اصول نمی‌آید ربطی به اصول ندارد.

اما تعبیر قانونی‌اش همین بود که عرض کردیم شاید مراد آقایان هم از ترشح این بوده و الا ترشحی در وسط نیست این هم یک توضیح اجمالی راجع به وجوب چون مرحوم نائینی در این جا اسم وجوب مقدمه را نیاوردند ...

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین